



سیروس بینا



مصدق، کودتای آمریکایی/انگلیسی  
و مهار استقلال و دموکراسی در ایران

# مصدق، کودتای آمریکایی/انگلیسی و مهار استقلال و دموکراسی در ایران

## سیروس بینا

نویسنده‌ی: مصدق، کارتلِ نفت و کلید کودتا (انتشارات آده، تهران) مردادماه ۱۴۰۲

پدر کشتی و تخم کین کاشتی  
پدر کشته را کی بود آشتی  
--فردوسی طوسی

## آغاز سخن

در آستانه‌ی هفتادمین سالروز کودتای آمریکائی/انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی و به مناسبت انتشار مصدق، کارتلِ نفت و کلید کودتا (انتشارات آده) در ایران، از اینجانب خواسته شده نکاتی را در ارتباط با چگونگی ملی شدن صنعت نفت در زمان زمامداری دکتر محمد مصدق و شرایط سیاسی/اقتصادی جهان آن روز، همراه با مفهوم نفت انحصاری در چهارچوب قراردادهای

استعماری (و فقدان قیاس آن با قراردادهای متعارف در نظام سرمایه‌داری) به رشته‌ی تحریر درآورم. در این جستار مختصر سعی من این است به چند پرسش کلیدی پاسخ داده و با اشاراتی در لزوم شناخت از نفت در دوران کارتل بین‌المللی (۱۹۲۸ - ۱۹۷۲)، از یک سو، و ماجرای استعمار و نفت ایران، از سوی دیگر، به شیوه‌ی رامشگران کلاسیک، به نواختن چند گوشه از این دستگاه عریض و طویل بسنده کنم.

### علیت کودتای آمریکایی/انگلیسی: نفت انحصاری یا جنگ سرد؟

در ابتدا باید عرض کنم که در خصوص علیت این کودتا به طور خلاصه دو دسته از روز نخست رویاروی یکدیگر صف‌آرایی نموده و تا به امروز در تبیین آن پافشاری می‌کنند: (۱) طرفداران انگیزه‌ی «جنگ سرد» و (۲) هواداران انگیزه‌ی نفت انحصاری. دیدگاه مارک گازیروسکی (استاد علوم سیاسی دانشگاه نیوآرلئان در آمریکا) را می‌توان تا اندازه‌ای نماینده نظری گروه نخست دانست. ایشان، نه بی‌شبهت به دیگر دانش‌آموختگان متعارف در علوم سیاسی و روابط بین‌المللی، مداخلات آمریکا را در امور کشورهای معروف به «جهان سوم» بر حسب قاعده بر محور «جنگ سرد» بیان می‌کند. نظر اینجانب (چنانکه در این کتاب هم نشان داده‌ام) بر انگیزه‌ی نفت کارتلی استوار است، که خود نیز تنگاتنگ در رابطه با برنامه‌ی مارشال به بدنه‌ی اصلی پاکس امریکانا گره خورده بود. «جنگ سرد» اما به مثابه دست‌آویز سیاسی و اغتشاش در افکار عمومی انجام وظیفه کرد.

در نتیجه، برخورد کلیشه‌ای گازیروسکی به کودتا در ایران نه تنها نقش نفت کارتلی را که خود مبنای رابطه‌ی مستقیم و تنگاتنگ با طرح مارشال و استقرار نظام پسا‌جنگ آمریکایی (پاکس امریکانا) است نمی‌خواهد ببیند، بل اتکاء وی به علیت «جنگ سرد» هم‌زمان سه نکته‌ی ظریف را در استتار نگاه می‌دارد: یکی کاربرد بی‌واسطه‌ی علیت جنگ سرد به عنوان نقطه‌ی

عزیمت و نقطه‌ی بازگشت، و دومی - یعنی گناهی بزرگتر - خواسته یا ناخواسته از جنگ سرد به مثابه یک محمل جهت توجیه این همه دست‌اندازی‌ها و کودتاهای خونین در جهان، منجمله ایران، در مجاورت دیدگاه خویش پاسداری می‌کند. و سومی همانا کاربرد ابزاری از نفت است که آن را دلبخواهی به زائده‌ای از «جنگ سرد» بدل می‌کند. این گونه سمت‌گیری سیاسی البته تصادفی نیست، زیرا با نگاه ریشه‌ای به چندگانگی مفهوم «مهار» در استراتژی جنگ سرد از جانب آمریکا، از یک سو، و وجود مبارزات دامنه‌دار مردمان کشورهای «جهان سوم» - منجمله ایران - علیه استعمار نو، برای دستیابی به آزادی، دموکراسی، و استقلال، از سوی دیگر، «مهار دموکراسی»، هم در تئوری و هم در عمل، در دستور کار سیاسی کارگزاران واشنگتن قرار گرفت.

بنابراین، بسی نابخردانه است اگر تصور کنیم که این انگلیسی‌ها بودند که کودتا علیه مصدق را می‌خواستند ولی امریکایی‌ها از اول مایل نبودند و بعد مجبور به انجام آن شدند. با دست‌چین کردن برخی از مدارک موجود، متأسفانه، اما این تصور نامعقول (و قهوه‌خانه‌ای) از شماری از روشنفکران ما تا به امروز شنیده می‌شود. نگاه ولنگار و قشری به عملکرد آمریکا، همراه با دانش اندک از چگونگی عملکرد این سیستم و نیز در بسیاری از جهات ابتلای دیرینه به ویروس ایدئولوژی، بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران داخلی و خارجی را دست بسته تسلیم نعل وارونه‌ی «دموکراسی» و گفتمان مسلط غرب نمود. و نیز، چنان که تاریخ نشان داد، سهم بسیاری از سیاستمداران و شماری نیز از روزنامه نگاران را در خوش رقصی نباید فراموش کرد.

افزون بر این، اگر به طرزی سیستماتیک به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نگاه کنیم، می‌بینیم که همین کودتا از این پس نقش مادر سیاست شبه‌استعماری آمریکا را در دیگر کشورهای جهان بازی کرد، بدین معنی که حکومت‌های ملی و استقلال‌طلب در کشورهای دیگر نیز، در ظاهر با ترفند «جنگ سرد» و در حقیقت به خاطر استقلال و دموکراسی، پایمال و قربانی هوس‌های

نظام آمریکایی پس از جنگ جهانی شدند. جهت غور بیشتر در این ویژگی، پژوهندگان می‌توانند به کتاب رجوع کنند.

در خصوص گروه دوم، اگر چه برخی از نویسندگان که علیت کودتا را به درستی به نفت نسبت می‌دهند، چه بسا از بخش نفت و چگونگی آن چندان اطلاعی نداشته و در نتیجه از نفت، نقش کارتل بین‌المللی و ارتباط ارگانیک آن با بدنه‌ی نظام آمریکائی پس از جنگ شناخت درستی ندارند. به زبان دیگر، جمعی از این گروه، با اشاره به اسناد ترخیص شده‌ی جدید و موجود در «آرشیو امنیت ملی» آمریکا (در دانشگاه جرج واشنگتن)، به تازگی نفت را دلیل اصلی کودتا به شمار می‌آورند. این اشارات، که به درستی از مکالمات عناصر سیاسی و دست‌اندرکار کودتا پرده بر می‌دارد، لازم است. اما به خودی خود در بیان تئوریک این کودتا در لزوم استراتژیک نفت انحصاری/استعماری در نظام پاکس امریکانا کفایتی ندارد.

شاهد این مدعا را به سادگی می‌توان در بررسی کودتا و نقش نفت، با عدم آگاهی بایسته از تضادهای درونی نظام آمریکائی پس از جنگ - منجمله لزوم نفت انحصاری جهت مرمت خرابی‌های ناشی از جنگ، بویژه در اروپا و ژاپن - همراه با عدم شناخت کافی از طبیعت دوگانه‌ی این نظام، در تاریخ‌نگاری این دوره مشاهده کرد. در همین ویژگی، بازگشت محمدرضا شاه فراری با بازگشت نفت انحصاری/استعماری در پیامد کودتا را باید از محتوای ساختاری کل نظام ناشی دانست که «جنگ سرد» به مثابه لعابی سیاسی/ایدئولوژیک آن را پوشش می‌دهد و هر گونه لغزش در تشخیص این علیت، خود آغازی است نافرجام در ارتکاب به اشتباهات نابخشودنی دیگر در عملکرد آمریکا در این برهه از تاریخ و پس از آن.

تلاش اینجانب در این کتاب کوچک کند و کاوی است روش‌شناختی در کودتای ۲۸ مرداد و چگونگی، زمان و انگیزه‌ی آن که خود نیز آئینه‌ای است تمام‌نما بر چهره‌ی دوگانه‌ی نظام آمریکائی؛ کوششی که نیز پوشش



«جنگ سرد» و مهار استقلال و دموکراسی در کشورهای «جهان سوم» را نیز آشکار می‌سازد.

### شایعه ۵۰/۵۰ و برجسته کردن نقش رزم آرا

رویکرد من در این کتاب بر محور واقعیت‌های پیوسته‌ی موجود و تاریخ مستدل بر آنان استوار است، بدین معنی که کلیت پدیده‌های سیاسی/اقتصادی را، به‌ویژه در زمان گذار، باید در دگرگونی‌های بالقوه به بالفعل آنان جست و جو نمود. در این دستگاه فکری دگرگونی اجتماعی حاصل یک سلسله تغییراتی است که نه به اخلاق (پسندیده یا ناپسند) چندان ارتباط دارد و نه تابع رفتار ستوده یا ناستوده‌ی افراد است. مصداق، کارتل نفت و کلید کودتا نه بر شخصیت شخیص مصداق تکیه دارد و نه بر شرافت بی‌بدیل وی به عنوان نخست‌وزیری که تمام قد در مقابل ارتجاع داخلی و دشمنان خارجی تا به آخر ایستادگی نمود. این کتاب مختصر با روش دیالکتیک به تقاطع انداموارِ کارتل بین‌المللی نفت، ملی‌شدن صنعت نفت در ایران، و کودتای ۲۸ مرداد می‌نگرد.

نکته‌ی دیگری که از بدو ملی‌شدن صنعت نفت در ایران مانند استخوانی در گلوی ناظران سیاسی، روزنامه‌نگاران، و نویسندگان این دوره گیر کرده، و هنوز نیز در اذهان عمومی مورد مجادله می‌باشد، شایعه‌ی اعطای قرارداد ۵۰/۵۰ به ایران است. این شایعه در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا در بحبوحه‌ی بحران عدم تصویب «قرارداد الحاقی» (معروف به گاس-گلشائیان) در مجلس شورای ملی قوت گرفت و به سرعت چو اندازی شد که گویا نخست‌وزیر وقت حاجعلی رزم‌آرا مذاکره‌ای «مخفی» با نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس نموده و در عوض پیشنهاد پیشین شرکت در «لایحه الحاقی»، اکنون (فاتحانه؟) به توافق ۵۰/۵۰ رسیده است. در این اتمسفر پر آشوب و ناسالم سیاسی، صرف‌نظر از نفوذ گسترده‌ی استعمار انگلیس در تمامی سازمان‌های مملکتی، به ویژه دربار فاسد و فرمانبردار پهلوی، می‌دانیم که مجلس شورای

ملی، جهت تعیین تکلیف «قرارداد الحاقی» و مسئله‌ی نفت، دکتر مصدق را به ریاست کمیسیون ویژه نفت منصوب و این کمیسیون در تاریخ ۵ تیرماه ۱۳۲۹ خورشیدی شروع به کار کرده بود. و نیز می‌دانیم همین کمیسیون بود که در نیمه‌ی اسفندماه همان سال ملی شدن صنعت نفت در ایران تصویب کرده بود. پس عقل سالم به ما هشدار می‌دهد که زمان بروز این شایعه و مهم تر از همه نقش عامل خارجی و حامل داخلی، منجمله خود رزم‌آرا، در انتشار آن را نباید تصادفی فرض کرد.

در خلال این شایعه بود که در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ خورشیدی رزم‌آرا را در حیاط مسجد شاه ترور کردند. در مورد این شایعه‌ی بی‌اساس تا کنون نه مدرکی حاوی اشاره به مذاکره جهت اعطای قرارداد ۵۰/۵۰ در آرشیو شرکت موجود است و نه مدرکی از رزم‌آرا به جای مانده. افزون بر این، طرف سوم نیز پیشقدم نشده که از منشا این داستان ساختگی و نحوه انتشار این ترفند ما را آگاه نماید. خود رزم‌آرا هم که پیش از ملی شدن به رحمت ایزدی پیوسته است.

روش ۵۰/۵۰ و آغاز آن در دهه ۱۹۴۰ میلادی در ونزوئلا رایج شد و چندی بعد برای نخستین بار در اوائل دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی در قراردادهای نفتی شرکت‌های آمریکائی (یعنی شرکت‌های حامل کارتل بین‌المللی نفت - منهای شرکت نفت ایران و انگلیس) در عربستان باب شد. در این ماجرا، مطالعه‌ی دقیق از ترکیب کارتل بین‌المللی نفت به ما می‌آموزد که مدیر عامل شرکت نفت ایران و انگلیس (ویلیام فریزر) با وجود دست در یک کاسه داشتن با کارتل، هرگز تا زمان ملی شدن نفت در ایران با گنجاندن ۵۰/۵۰ در قراردادهای نفتی موافق نبوده، و حتی به منظور تاکتیک بازدارنده - تنها چند روز پس از ملی شدن نفت در ایران (یعنی در اوائل آوریل ۱۹۵۱ میلادی در ملاقات با جرج مگی در لندن - خاطرات جرج مگی) - جهت پیشگیری دامنه‌ی ملی شدن نفت از اعطای (زبانی!) ۵۰/۵۰ به ایران، در حضور و با اصرار جرج مگی، سر باز زده بود. تا آنجا که من می‌دانم

مصطفی علم تنها نویسنده‌ای است که در کتاب خود به شایعه پراکنی ۵۰/۵۰ و نقش مجعول رزم‌آرا بر خوردی دقیق و مسئولانه کرده است.

### تمایز نظام‌ها: تفاوت استعمار کهن و استعمار نو

بازشناخت استعمار کهن و تشخیص آن از استعمار نو بستگی تام به گستره‌ی ساختارهای تولیدی پیشاسرمایه‌دارانه و البته همراه با نهادهای سیاسی هم‌پایه، و همسان در ارتباط تنگاتنگ با تولید و بازتولید مناسبات اجتماعی پیشاسرمایه‌داری از اوائل قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم میلادی در جهان بوده است. این مناسبات، یعنی استعمار کهن، دورانی را منعکس می‌کند که بازار و تجارت (دو پدیده‌ی تنگاتنگ از دوران عتیق) را با دست‌اندازی مستقیم، غارت بلاواسطه، و سیاست‌های گشایش مناطق و سرزمین‌های بومی، و نیز آن چه را که به روش «قایق‌های توپدار» از جانب اروپائیان در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی در بر دارد، در هم آمیخته است.

از این رهگذر دو نکته‌ی اساسی، که در اقتصاد سیاسی نیز مورد بررسی است را باید از یکدیگر باز شناخت: (۱) مسئله‌ی «انباشت اولیه» و (۲) وجود چند کشور انگشت‌شمار (منجمله انگلستان، به مثابه نخستین کشور سرمایه‌داری) در جهان، که در اواخر قرن ۱۸ و اوائل قرن ۱۹ به تازگی قدم به دوران سرمایه‌داری گذاشته، و تازه در این مرحله نیز هنوز دوران تحول خود را تجربه می‌کنند. این دو نکته مهم را عرض کردم تا خواننده را به لزوم تفکیک «انباشت اولیه» و نقش استعمار کهن در ضرورت انباشت پیشاسرمایه‌داری، و تشخیص روش‌شناختی آن از حیطه‌ی پا برجای نظام سرمایه‌داری (یعنی نظامی که به درستی با تئوری ارزش بیان می‌شود)، هشدار داده باشم.

در این چهارچوب، تضادها و بحران‌های ناشی از این گونه دست‌اندازی‌ها، غارت عریان، و لزوم دستگاه پُرخرج بگير و ببند، و تاسیسات عظیم اداره‌ی مستعمرات، از یک سو، و مبارزات گسترده‌ی مردمان بومی در مستعمرات (و



نیمه مستعمرات) در مقابل استعمارگران، از سوی دیگر، پایه‌های متزلزل استعمار کهن را فروریخت. در آغاز قرن ۲۰ میلادی، نمونه‌ای از مبارزات گسترده، دگرگون کننده، و رادیکال علیه استعمار کهن را می‌توان در انقلاب مشروطه‌ی ایران (۱۹۰۶-۱۹۱۱ میلادی)، انقلاب دمکراتیک روسیه (۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی)، انقلاب دمکراتیک چین (۱۹۱۱-۱۹۱۲ میلادی) یا انقلاب مکزیک (۱۹۱۰-۱۹۱۷ میلادی)، جست و جو نمود، که البته این خود شاهده‌ی بر وجود دامنه‌ی وسیع و حوزه‌ی جهان‌شمول این مبارزات است؛ مبارزاتی که افول بی‌بازگشت این نوع استعمار را بیش و کم در عرصه‌ی جهان ممکن ساخت.

استعمار نو اما بازتابی از نظامی بود جایگزین که پس از فروپاشی و اضمحلال امپراتوری‌های بحران زده و پوسیده، به ویژه با جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی) و تا اندازه‌ای در سال‌های بین دو جنگ جهانی (۱۹۱۹-۱۹۳۸) میلادی با جنگ جهانی دوم به صحنه‌ی بین‌المللی وارد شد.

استعمار نو، پس از روی کار آمدن نظام بین‌المللی پاکس آمریکانا (۱۹۴۵-۱۹۷۹ میلادی) خود را در قالب تضاد با امپراتوری از پا افتاده‌ی انگلیس نشان داد و به همین جهت با استعمار کهن و تاسیسات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و ایدئولوژیک آن، در تمامی سطوح، تسویه حساب نمود. این است که استعمار نو را باید به عنوان همزاد نظام آمریکایی پس از جنگ دوم به حساب آورد. این البته به این معنا نیست که نظام سرمایه‌داری لزوماً با استعمار نو همراه است. زیرا، چنانکه در بررسی‌های متعدد اینجانب به تفصیل نشان داده شده، پس از فروپاشی دوران آمریکایی پس از جنگ - یعنی از دهه ۱۹۸۰ میلادی به این سو - جهان سرمایه‌داری به تدریج متمایل به دورانی شده که سرمایه در این نظام به مثابه رابطه‌ای اجتماعی تمامی جهان را در بر گرفته، و اینجانب از این کیفیت با عنوان گلوبالیزاسیون یاد می‌کنم.

در این دوران است که هر گونه اشاره به استعمار کهنه یا نو (به گونه‌ی یک نظام) اهمیت پیشین خود را از دست داده است. در حالی که استعمار در این نظام بسی بیش از پیش به نهایت خود رسیده است. در این دوران ما نه نفت کارتلی داریم و نه کارتل نفت، و سازمان «اوپک» نیز به عنوان پاره‌ای از بدنه‌ی گلوبالیزاسیون بخش نفت در جهان عمل می‌کند. برای اطلاع بیشتر علاقمندان می‌توانند به جدیدترین کتاب اینجانب با عنوان *Globalization and the Decline of American Power* (Routledge, ۲۰۲۳) رجوع فرمایند.

بازتاب استعمار نو - بر خلاف روش‌های پوسیده - خود به عملکرد و رشد سرمایه‌داری در قرن ۲۰ بر می‌گردد؛ و این که چنین عملکردی خود نیازمند به پالودن تکه پاره‌های باقی مانده از استعمار کهن (و پاکسازی ویرانه‌ها و ادوات منسوخ پیشا سرمایه‌داری در اداره‌ی مستعمرات) و ایجاد و جایگزینی نهادهای مختص به نظام سرمایه‌داری در عرصه‌ی اقتصاد، سیاست، و مناسبات اجتماعی، شامل ساختارهای استراتژیک میانجی در سیاست خارجی است.

به همین سبب، آن چه که نظام آمریکایی پس از جنگ جهانی - یعنی پاکس امریکانا - را از امپراتوری استعماری انگلیس (پاکس بریتانیکا) متمایز می‌کند همانا پوسیدگی تاریخی، عادت به چپاول بی‌پرده و بلاواسطه، و عدم ظرفیت اقتصادی/سیاسی/اجتماعی دومی در گذار از جهان محکوم به فنای قدیمی به جهانی که مبارزات مردمان بومی از یک سو، و رشد و توسعه‌ی مناسبات (اجتماعی) سرمایه‌داری از سوی دیگر، دیگر محلی برای عرض اندام واقعی در مدیریت جهان برای قدرت دوران‌باخته‌ی انگلیسی باقی نگذاشته بود. به عبارت دیگر، بر خلاف بحث‌های عامیانه و معمول، پس از پایان جنگ دوم جهانی، این آمریکا هست که حکم میراند، نه انگلیس؛ و اگر حکمی هم در کار بود که انگلیس می‌طلبید، تازه بدون اجازه‌ی آمریکا (یعنی در قالب پاکس امریکانا) میسر نبود. در بهترین وجه، انگلیس مانند دستی شکسته بر گردن آمریکا باقی ماند که برای مثال، در وقایعی مانند

«بحران سوئز» (سال ۱۹۵۶ میلادی)، باعث شرمساری و در نتیجه پرخاش تهدیدآمیز از جانب آیزنهاور، سرکرده‌ی تازه به دوران رسیده‌ی آن زمان، و لاجرم تنبیه انگلیس (و فرانسه) گردید.

### کمیسیون نفت و نقش مصداق در جو سیاسی حاکم

در این کتاب شرح مبسوطی در جو سیاسی ایران، هم به صورت بازتاب در کمیسیون ویژه‌ی نفت که خود مصداق ریاست آن را به عهده داشت، و نیز در اوضاع آشفته‌ی مملکت، از نخست‌وزیران بی‌کفایت و دست‌چین شده به اعتبار «توشیح همایونی»؛ تا نمایندگان مجلس که در امور مملکتی تصمیمات بسیاری از آنان را عناصر پشت پرده قبلاً گرفته بودند؛ تا دربار پهلوی، که خود آئینه‌ی تمام‌مای این همه نابسامانی و به اصطلاح اهل قمار خود قاپ قمارخانه بود؛ تا روزنامه‌نگاران کهنه‌کار و معتاد به روزی‌نگاری و دریافت دست‌خوش از بیگانگان؛ تا دستاربندان «مشروع» خواه، اجنبی‌پناه، و ناسازگار با حاکمیت ملی، داده شده است. در این چنین فضای مسموم و خطرناک سیاسی بود که کمیسیون ویژه‌ی نفت کار خود را در ۵ تیرماه ۱۳۲۹ خورشیدی آغاز کرد، و پس از چند ماه در تاریخ ۱۷ اسفند ماه ۱۳۲۹ خورشیدی گزارش کامل خود را مبنی بر ملی کردن صنعت نفت در ایران به مجلس تقدیم کرد. و در این همه آشوب و جنجال سیاسی، مجلس شورای ملی، در تاریخ ۲۴، و سپس مجلس سنا، در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، آن را به تصویب رساند، و بدین ترتیب صنعت نفت در ایران ملی شد.

همچنین، چنان که به تفصیل در همین کتاب نشان داده ام، وضعیت درونی کمیسیون نفت نیز بهتر از اوضاع عمومی مملکت نبود. در حقیقت، در مقیاس بسیار کوچک، در کلیت خود این کمیسیون عکس برگردان خفیف فساد، بزدلی، دورویی و دغل‌کاری، در حاشیه ایستادن و محافظه‌کاری، فرار از مسئولیت، گرنش به قدرت، و تاسف‌بارتر از همه ایران‌فروشی بود. برای ایجاز مطلب،

اجازه می‌خواهم از نقل قول مستقیم از اعضاء کمیسیون خودداری نموده و خواننده‌ی علاقمند به این دوره از تاریخ ایران را به صفحات ۱۰۶ تا ۱۱۰ کتاب ارجاع می‌دهم. این صفحات حاوی مکالمات جلسه‌ی بیست و چهارم کمیسیون می‌باشد که در آن سید ابوالحسن حائری‌زاده (عضو «فراکسیون وطن» و به اصطلاح همراه مصدق)، با توافق پنهانی علیه مصدق، مانند صورتکی نقش جمال امامی را در ابقاء قرارداد الحاقی (یعنی تصویب امر شرکت) ایفا می‌کند. اما در این زمان است که شخصیت ثابت‌قدم مصدق با کلماتی جدی، سنجیده، منطقی، و مسئولانه تمامی شارلاتان بازی‌ها، توطئه‌چینی‌ها، و کارشکنی‌ها را بی‌اثر نموده و در نهایت پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را در کمیسیون تصویب نمود.

## ملی شدن صنعت نفت: حقانیت تاریخی، برآمد منطقی، نتایج جهانی

ملی شدن صنعت نفت در زمان مصدق، به زبان عام، مثل توپ در جهان آن زمان صدا کرد و بازتاب آن، نه تنها در محافل سیاسی، اقتصادی، و سازمان‌های بین‌المللی، بل در شکل‌گیری مبارزات دمکراتیک و ضد استعماری کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین، تا سال‌ها تأثیر گذار بوده است. چگونگی این تأثیر بر سه اصل کلیدی استوار بوه است: (۱) حقانیت ملل تحت سلطه در مالکیت بر منابع طبیعی در حیطة جغرافیائی خویش؛ (۲) عدم حقانیت قراردادهای استعماری خصوصی و ابطال پشتیبانی دول استعماری ذینفع از آنان؛ (۳) حتا در خصوص منابع طبیعی در نیمه‌مستعمرات و بقایای مستعمرات و تصاحب سرزمین‌ها (و ذخائر زیرزمینی) بر اساس معمول از جانب عوامل استعمار (مشابه روش دولت انگلیس در جانبداری استعماری از کارتل خصوصی نفت در ایران) غیرقانونی، و نیز کمیسیون ویژه‌ای در سازمان ملل به نیابت مردمان بومی در مستعمرات، به جهت

ایفای حقوق غیرقابل تفکیک آنان، از جمله حق مالکیت بر ذخائر خود، بر پا شد. در حوزه‌ی سیاست، انگیختن همگامی جمع کثیری از کشورهای معروف به «جهان سوم» و شرکت نمایندگان آنان در «کنفرانس باندونگ» در اندونزی (آوریل ۱۹۵۵)، خود نمونه‌ای چشمگیر در فرایند بیداری جهانیان در پیامد ملی شدن صنعت نفت در زمان مصداق است.

برای اطلاع بیشتر از نتایج حاصله از تأثیرات و چگونگی پیامدهای بین‌المللی در رابطه با ملی شدن صنعت نفت و نقش برون‌مرزی دولت استثنائی مصداق، به کتاب مراجعه کنید. همچنین، باید توجه داشت که سرشت ملی شدن صنعت نفت در ایران حاوی عملکردی استراتژیک بود، که به خودی خود، به روال انقلاب مشروطه، هم با استعمار کهن، از قماش انگلیسی آن، و هم با استعمار نهفته و نوین، یعنی نظام پاکس امریکانا (۱۹۴۵-۱۹۷۹ میلادی) و پاسدار واقعی کلیت کارتل بین‌المللی نفت (۱۹۲۸ - ۱۹۷۲ میلادی)، در ستیز بود. چرا که اولاً، اصل ملی کردن نفت با طبیعت نفت انحصاری/استعماری (یعنی نفتی که در گروهی شرکت نفت ایران و انگلیس و در کنترل شرکاء کارتل بین‌المللی قرار داشت) در تضاد بود، و پذیرش هر یک از «قراردادهای پیشنهادی» کنترل نفت ایران را کماکان برای پیوستن به آبشخور استعمار باز می‌گذاشت. پیشنهاد معروف به «بانک جهانی» هم به اصطلاح عام، خرس از گره‌گی دم نداشت و در ابتدا اصل ملی شدن نفت در ایران را بی‌پرده انکار نمود (نگاه کنید به صفحات ۸۹ تا ۹۷ در کتاب). به عبارت دیگر، با قبول هر یک از قراردادهای پیشنهادی شرکت، این گونه ملی شدن کاریکاتوری از ملی شدن بود، که دقیقاً پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (و بازگرداندن محمدرضاشاه فراری)، با امضای علی امینی در ۲۸ شهریور ۱۳۳۳ خورشیدی به نام قرارداد کنسرسیوم به دولت وظیفه‌شناس کودتا تکلیف شد. به عبارت دیگر، به لحاظ سیاسی/تاریخی بازگشت شاه فراری با بازگشت نفت استعماری/انحصاری ارتباطی ارگانیک و مستقیم داشت. و حتا، بر خلاف وارونه نگاری تاریخ از جانب برخی از سلطنت‌طلبان بی‌سواد

و خشمگین، قرارداد کودتائی کنسرسیون نه تنها از نوع ۵۰/۵۰ نبود، بل به شهادت و شکایت فؤاد روحانی (نگاه کنید به کتاب) بسیار ظالمانه تر از قرارداد پیشنهادی هندرسن بود.

## سخن پایانی

چنین بود که مصداق بر اصل ملی شدن صنعت نفت پافشاری نمود و هرگز سر به اطاعت اهداف هر دو قماش از استعمار نشد. نخست و به راستی، کدام مرد یا زن با پرنسیب و با وجدانی را می‌توان نشان کرد که در این گیرودار با روش ماست‌مالی نفت ایران را به سبک کاپیتولاسیون به قدرت‌های بزرگ (از کیسه‌ی خلیفه؟) بخشیده، و با این خفت جاودانه کنار آمده باشد؟ در ثانی، هستند افراد و عناصری که در خصوص و در حل و فصل همین ماجرا - از راستِ راست تا چپِ چپ - هنوز در حواشی این دوران پُر آشوب، آشوبی فکری بر پا نموده و از این آشفتگی به عنوان موافق یا مخالفِ مصداق و ملی شدن صنعت نفت قلم‌فرسائی می‌کنند. اما چنان که مشهود است، نظریات بسیاری از آنان با ویژگی استعمار نفت کارتلی و منطق نفت ملی (تضادی آشتی‌ناپذیر؟) خوانائی ندارد. آیا می‌توان میان دو پدیده‌ی از بنیان متضاد قرابتی قائل شد و نیز هم‌هنگام چشم‌بسته به امتزاج اهداف کارتل بین‌المللی نفت (یعنی زیر مجموعه‌ای که شرکت نفت ایران و انگلیس را نیز مشمول آن بود)، از یک سو، و استخراج نفت با منطق ضد استعماری ملی شدن، از سوی دیگر، اصرار ورزید؟ در این کتاب سعی اینجانب بر این است با نقد این «امتزاج ذهنی» (نحوه‌ی اندیشه)، تلاش صوری نیروهای سیاسی را در به اصطلاح گره‌گشائی بحران نفت در این دوره نشان دهم. پس می‌دانیم که سخن از قبول یا عدم قبول هر کدام از قراردادهای پیشنهادی شرکت، منجمله آخرین پیشنهاد، معروف به قرارداد هندرسون، تمامی ماجرا را، خواسته یا ناخواسته، با عوض کردن صورت مسئله به



بازی الک/دولکی (یعنی تبادل تکراری این گونه نظرها) تبدیل می‌کند که سال‌های سال مردم ما را نابجا سرگرم کرده است. در نتیجه، از نگاه روش‌شناختی در این زمینه، ارزیابی‌های ناصحیح، و شتاب‌زده، و کلیشه‌نگاری بسیاری از ستایشگران صدیق مصداق در اساس به شماتت‌های بی‌شرمانه و افاضات توخالی دشمنان فرومایه‌ی مصداق چندان مزیتی نمی‌تواند داشته باشد.

در خاتمه، باید توجه داشته باشیم، منظور از نفت کارتلی همانا نفت کنترل شده از جانب کارتل بین‌المللی نفت (موسوم به «هفت خواهران») بود که تقریباً تمام نفت جهان (از جمله نفت آمریکا) را از استخراج، تولید، پالایش گرفته، تا ترابری (با لوله‌های انتقال یا کشتی)، توزیع، و خرده‌فروشی در بر می‌گرفت. این کارتل که در سال ۱۹۲۸ بنا شد، شرکت نفت ایران و انگلیس، همراه با کمپانی نفت استاندارد (نیوجرسی) و رویال داچ شل، را شامل می‌شد و درست در همین یک کاسه‌گی کارتلی است که حساب شرکت نفت ایران و انگلیس را نمی‌توان از بقیه‌ی کارتل جدا نمود. به همین منوال، منافع آمریکا و انگلیس را در نگاهداری نفت کارتلی نمی‌توان از یکدیگر تفکیک نمود. بدین معنی، بنا به سرشت کارتل، هر ضربتی به هر یک از اعضاء به مثابه ضربتی به تمامی اعضاء به شمار می‌آید. توجه دقیق به این نکته مشتمل بسیاری از مدعیان بی‌سواد (منجمله چپ‌نمایان حزب توده) را که با طعنه از «نزدیکی مصداق به آمریکا» دم می‌زدند، باز می‌کند. به عبارت دیگر، مصداق با ملی‌کردن شرکت نفت ایران و انگلیس به تمامی کارتل نفت اخطار داده بود که این خود کاری بود کارستان.



سیروس بینا



مصدق، کودتای آمریکایی/انگلیسی  
و مهار استقلال و دموکراسی در ایران